

ORIGINAL

نقش مسیحیان نسطوری در انتقال طب یونانی به جهان اسلام در عصر عباسی

The Role of the Nestorian Christian in the Transmission of Greek Medicine to the Muslim World in the Era of the Abbasid

Seiiedeh Lila Taghavi Sangdehi¹, Bahram Amanie Chakoly¹, Khadije Asadi²

1- Assistant Professor of Islamic History and Civilization, University of Zanjan, Zanjan, Iran

2- Graduate student at the University of Zanjan, Zanjan, Iran

Correspondence: Khadije Asadi, Graduate student at the University of Zanjan, Zanjan, Iran.

asadimohammad764@yahoo.com

سیده لایلا تقوی سنگدهی^۱
بهرام امانی چاکلی^۱
خدیجه اسدی^۲

۱- استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه
زنجان، زنجان، ایران
۲- دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه زنجان، زنجان،
ایران

نویسنده مسئول: خدیجه اسدی، دانشجوی
کارشناسی ارشد دانشگاه زنجان، زنجان، ایران
asadimohammad764@yahoo.com

Abstract

When cultures collide, through its major activities that emanate from the translation, they can flourish themselves. Intimacy and familiarity of the Islamic World with Greek medical heritage which happened to be in the golden age of the Abbasids in Baghdad, led to the enrichment and prosperity of Islamic medicine. This sort of familiarity and reproductivity grew among Nestorian Christians through their attendance in the court of Caliphs, translation of Greek medical works into Syriac and Arabic and writing some medical works as well. The present study, while introducing Nestorian physicians and their medical effects and valuable services, attempted to explore and analyze historical texts, and also tried to manifest the role of Nestorian minority in the transmission of Greek medicine to Islamic civilization in the Abbasid period which led to the emergence of prominent physicians and in turn the advent of some famous works in this civilization. A glance at the history of medical life shows to what extent the role of Nestorian Christian minority in the Abbasid era is indispensable and decisive in the transmission of Greek medicine to Islamic civilization.

Key Words: Abbasid era, Nestorian Christians, Medical services Nestorians, Greek medicine.

Received: 3 Aug 2014; Accepted: 15 Sep 2014; Online published: 10 Nov 2014

Research on History of Medicine/ 2014 Nov; 3(4): 201-220



خلاصه مقاله

هنگامی که فرهنگ ها با یکدیگر برخورد می کنند، خود را از طریق فعالیت های بزرگ ترجمه ای به دست اهل آن متجلی می-سازند. انس و آشنایی جهان اسلام با میراث طبی یونان که در عصر طلایی عباسیان در بغداد محقق شد، موجب غنایی و شکوفایی حیات طبی اسلام گشت. این آشنایی و باروری توسط مسیحیان نسطوری از طریق حضور در دربار خلفا و ترجمه متون طبی یونان به سریانی و عربی و همچنین تألیف آثاری در پزشکی صورت پذیرفت. پژوهش حاضر تلاش دارد تا با کنکاش و تحلیل متون تاریخی ضمن معرفی خاندان های پزشک نسطوری و آثار و خدمات ارزنده طبی آنان، میزان نقش این اقلیت نسطوری را در انتقال طب یونانی به تمدن اسلامی در عصر عباسی که موجب خیزش طبیعی برجسته با آثاری مشهور از این تمدن نوپا شد به منصه ظهور بگذارد. سیری کوتاه در تاریخ حیات پزشکی اسلامی نشان می دهد که نقش اقلیت مسیحی نسطوری دوره عباسیان تا چه اندازه در انتقال طب یونانی به تمدن اسلامی ضروری و تعیین کننده بوده است.

واژگان کلیدی: عصر عباسی، مسیحیان نسطوری، خدمات طبی نسطوریان، طب یونانی

مقدمه

مسیحیت یکی از ادیان توحیدی است که بر آموزه ها و سخنان حضرت عیسی (ع) استوار گشته است. این آیین در طول تاریخ خود به فرق و مذاهب مختلف تقسیم شده است. نستوری یا نسطوری به عنوان شاخه ای از مسیحیت، مبانی و اصول آن نخستین بار توسط نسطوریوس، اسقف قسطنطنیه مطرح شد. پیشینه این جماعت مسیحی به همان سده های نخستین میلادی بازمی گردد. نستوری ها برخلاف دیگر فرق مسیحی معتقد بر وجود دو طبیعت الهی و انسانی در عیسی مسیح بودند. این باور نسطوریوس اعتراض سایر مسیحیان از جمله اسقف اسکندریه را برانگیخت، اما نسطوریوس به دفاع از این اندیشه پرداخت و با طرح این عقاید در سطح عمومی مناقشه ای را در انداخت که با دخالت کلیسای اسکندریه و روم دامنه آن وسیع شد. پس از این مناقشه شورای افسس در سال ۴۳۱ میلادی نسطوریوس را از سمت روحانی خلع کرده و به شمال آفریقا تبعید نمود.^۱ مسیحیان سریانی شرق مدیترانه با تصمیم شورای افسس به مخالفت برخاستند از این رو بدعت کار شناخته شدند و در بیزانس مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند و نهایتاً از امپراتوری روم اخراج شدند و ناگزیر در سال ۴۵۸ میلادی به پادشاهی ایران مهاجرت کردند و به نصیبین در قلمرو ساسانیان پناهنده شدند. یک سال بعد تحت شرایط خاصی، کلیسای ایران به صورت رسمی کلیسای نسطوری اعلام شد. این عملکرد فضای جدیدی را پدید آورد که در عرصه های گوناگون اجتماعی، سیاسی و اعتقادی برای کلیسای نسطوری پیامدهای بسیار چشمگیری داشت؛ و از دوره سلطنت فیروز به بعد بر اثر آنکه زعمای مدرسه ایرانیان که در رها دایر بود عقاید نسطوریوس را پذیرفته و در نتیجه از رها اخراج و از قلمرو حکومت رومیان به نصیبین پناهنده شدند، این مذهب در ایران قوت یافت و حتی گاه از طرف شاهنشاهان ساسانی علی رغم رومیان تقویت شد و کلیساهای نسطوریان در بسیاری از نقاط ایران و برخی از شهرهای ماوراءالنهر دایر گردید و بازماندگان این مسیحیان در دوره اسلامی تا حدود قرن پنجم در بسیاری از شهرهای ایران به وفور به سر می بردند. این جدایی و پناهندگی سبب شد تا حکومت ایران در دوره ساسانی و حتی دوره اسلامی مسیحیان نسطوری را به جاسوسی برای رومیان متهم نکند. لذا آن ها در امان ماندند تا اینکه پس از ظهور اسلام، در قرن سوم هجری با استقرار کلیسای مرکزی نسطوری در بغداد، نسطوریان در دربار خلفای عباسی حضور و نفوذ ویژه یافتند و در مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نقش قابل توجهی ایفا کردند.^۲ پرسش اصلی و محوری پژوهش حاضر این است که: نسطوریان تا چه اندازه در



انتقال علم طب به جهان اسلام مؤثر بودند؟ و این انتقال چگونه صورت پذیرفت؟

۱- روند انتقال طب یونانی و جذب پزشکان نسطوری در عصر عباسی

هنگامی که زمام امور حکومت به دست خلفای عباسی افتاد، اوضاعی که در زمان خلافت اموی ها وجود داشت - بیشترین توجه حکومت به گسترش و حراست اعتقاد اسلامی معطوف بود و در برابر تمدن بیگانه جانب احتیاط را رعایت می کرد - کاملاً تغییر کرد و آرامش نسبی سیاسی در سرزمین های اسلامی برقرار شد. عباسیان پایتخت خود را از دمشق به بغداد منتقل کردند و به مدتی طولانی آن شهر مرکز جهان متمدن بود. با روی کار آمدن عباسیان، نگرش طبقاتی و برتری عرب بر عجم کم شده و در نتیجه خلفا تمایل بیشتری نسبت به حضور غیر عرب ها پیدا کردند. از جمله نمونه های بارز این مسأله حضور اطباء مسیحی در دستگاه خلافت از زمان حکومت منصور به بعد بود. عباسیان حامیان علوم و ادبیات بودند. نجوم و پزشکی نخستین علوم می بودند که خلفای عباسی و همچنین درباریان آنان جهت رفع نیاز های خود به آن ها توجه کردند. در روزگار عباسیان ثروت و رفاه مسلمانان بیشتر شد و خوردنی ها و نوشیدنی ها تنوع یافت، مردم در معرض بیماری های مدنیت قرار گرفته و به طب احتیاج زیادی پیدا کردند؛ در نتیجه از روزگار منصور عباسی پزشکان یهودی، مجوسی و به ویژه مسیحی در بغداد زیاد گشتند.³ سفاح، نخستین خلیفه عباسی توجهی به علوم نداشت، چراکه در دوره چهار ساله خلافت او (۱۳۲-۱۳۶ ق / ۷۵۰-۷۵۴ م) پایه های حکومت عباسی تثبیت گشت و دیری نپایید که بعد از او برادرش منصور (۱۳۶-۱۵۸ ق / ۷۵۴-۷۷۵ م) به خلافت رسید. منصور نخستین خلیفه ای است که رسماً از معارف بیگانه حمایت نمود و سعی کرد تا تمدن یونان را به سرزمین اسلامی انتقال دهد. او به نقل و ترجمه کتاب های قدیم توجه کرد ولی تنها به نجوم و هندسه و طب اکتفا نمود.⁴ اگر بتوان برای نظام پزشکی جدیدی که در دوره اسلامی شکل گرفت و امروزه پزشکی دوران اسلامی نامیده می شود، آغازی در نظر گرفت، باید روزگار منصور عباسی را در نظر داشت؛ زیرا در روزگار وی بود که برای نخستین بار ارتباطی رسمی میان بیمارستان جندی شاپور و دستگاه خلافت برقرار شد. با تأسیس شهر بغداد به دست منصور (در سال ۱۴۴ ق / ۷۶۲ م) خلیفه و دربارش همسایه جندی شاپور شدند، به همین جهت در زمان خلفای عباسی حاذق ترین اطباء آنجا را به بغداد دعوت کردند. نخستین این دعوت شدگان به بغداد یک پزشک مسیحی نسطوری؛ جورجیس بن بختیشوع بود. او که سرپرستی بیمارستان جندی شاپور را بر عهده داشت، از سوی منصور به عنوان پزشک شخصی برای درمان مرض معده ای که این خلیفه از آن رنج می برد و پزشکان بغداد از درمان آن عاجز بودند، احضار شد. با رفتن جورجیس به دربار خلیفه دوران ترجمه متون طبی از یونانی و سریانی به عربی آغاز شد.⁵ و غالباً این شغل (ترجمه) در خاندان مترجمین باقی می ماند، به طوری که از یک خانواده تا چندین پشت مترجم و ناقل برمی خاست. حضور خانواده مسیحی بختیشوع در دربار بغداد اهمیت اساسی داشت زیرا این خانواده نخستین حرکت بزرگ را جهت انتقال طب یونانی به جهان اسلام ایجاد کردند و بر دربار خلفا تا زمان مأمون همچنان حاکم بودند. یکی دیگر از خلفای عباسی که توجه خاصی به علم طب نمود هارون الرشید، پنجمین خلیفه عباسی بود. هارون (۱۷۰-۱۹۳ ق / ۷۸۶-۸۰۹ م) موقعی به خلافت رسید که به واسطه آمدن دانشمندان و پزشکان هندی، ایرانی و سریانی به بغداد افکار مردم تا حدی پخته شده و توجهات عمومی به علوم و کتب پیشینیان توسعه یافته بود. دانشمندان غیرمسلمان که زبان عربی آموخته بودند و با مسلمانان معاشرت داشتند آنان را به فراگرفتن علوم گذشته تشویق می کردند، ولی باز هم مسلمانان از توجه به علوم بیگانه؛ جز علم پزشکی بیم داشتند، چراکه تصور می کردند هر علم بیگانه دیگری جز طب مخالف اسلام است.⁶ هارون الرشید علاوه بر اینکه بیت الحکمه را تأسیس کرد، بعضی مؤسسات تعلیمی را نیز در بغداد به

3- Halabi, 1993: 219.

4- Zeidan, 2005: 555.

5- Mohasenah, 2001: 208.

6- Zeidan, 2005: 555.



وجود آورد، از جمله این ها بیمارستان ها می باشد که مراکز تعلیم و معالجه بودند.⁷ در این مراکز پزشکی از ملیت های مختلف مشغول بودند، از جمله این ها می توان از بختیشوع پسر جورجیس و فرزندان و نوادگان وی و یوحنا ابن ماسویه نام برد.⁸ درمانگاه ها و بیمارستان های آن روزگار به روش درمانگاه های ایرانی بود و مسلمانان ایجاد بیمارستان را از ایشان آموختند، رئیس بیمارستان اگر سریانی بود «ساعور» نام داشت و این کلمه سریانی به معنی مراقب مریضان است و اگر مسلمان بود «رئیس طبیبان» عنوان داشت که مراقبت طبیبان می کرد و اجازه طبابت می داد.⁹

همچنین هارون به دستگیری وزیر برمکی خود به دانشمندی که آثار علمی یونانی را مطالعه و ترجمه می کردند، کمک بسیاری می کرد و کسانی را به امپراتوری روم می فرستاد تا نسخه های خطی یونانی را خریداری کنند و این کار خود سبب شد که مؤلفات گران بهای یونانی به بغداد وارد شود. افزون بر این، هارون پس از فتح عموریه و آنقره و سایر شهر های روم، کتاب های بسیاری در آن بلاد به دست آورد و آن را به بغداد حمل کرد و به طبیب خود یوحنا بن ماسویه که از مسیحیان نسطوری بود، دستور داد تا آن کتاب ها را به عربی ترجمه کند. کتاب های مذکور در مورد طب یونانی بود و چیزی از فلسفه در آن یافت نمی شد.¹⁰ شخصیت های دیگر دستگاه خلافت به خلیفه تاسی جستند و مال فراوانی در راه جلب نسخه های یونانی و ترجمه آن ها صرف کردند. بیشتر نسخ و کتبی که مورد توجه قرار گرفت در زمینه طب بود؛ و این خود، پزشکان جندی شاپور را جلب کرد که این کتاب ها را به رسم سابق به زبان سریانی ترجمه می کردند؛ چراکه جندی شاپوریان را عادت بر آن بود که کتب یونانی را از روی ترجمه های سریانی آن کتاب ها تعلیم کنند. به تدریج در کنار این ترجمه های سریانی ترجمه های عربی نیز پدیدار شد و بعدها ترجمه های عربی جای ترجمه های سریانی را گرفت.¹¹

مأمون از دیگر خلفای عباسی است که وی را در بین خلفا از نظر گردآوری آثار علمی و دایر کردن کتابخانه و دعوت از دانشمندان، علما و فقها و تشکیل مجالس مناظره و مباحثات علمی پیشتاز دانسته اند. او با تساهل فکری، فرهنگی، نژادی و تسامح مذهبی که داشت دنیای جدید علمی و فکری را شکل داد و مقدم صاحبان آراء و عقاید را بدون در نظر گرفتن مذهب و قومیت گرامی داشت. در سایه این تساهل بود که بزرگ ترین دانشمندان و مترجمان مانند یوحنا بن ماسویه، حنین بن اسحاق، ابن بطریق و غیره که همه مسیحی، یهودی و یا پیرو سایر ادیان بودند، توانستند مکتبی علمی و فرهنگی را همانند آنچه در جندی شاپور بود، در بغداد ایجاد کنند.¹² این مرکز علمی فرهنگی «بیت الحکمه» نام داشت که در دوره اوج خود یکی از اعصار مهم تاریخ پزشکی می باشد. در مورد علت مبادرت مأمون به ترجمه کتاب های یونانی مطالب بسیاری گفته شده است، از آن جمله ابن ندیم مؤلف الفهرست چنین می گوید: «مأمون شبی ارسطاطالیس حکیم را در خواب دید و از او مسائلی پرسید و چون از خواب برخاست به فکر ترجمه کتاب های حکیم افتاد و نامه ای به پادشاه روم نگاشته از وی خواست منتخباتی از علوم قدیم که در بلاد روم ذخیره شده برای وی بفرستد، پادشاه روم پس از گفتگوی بسیار این خواهش را پذیرفت، مأمون عده ای را مانند حجاج بن مطر و ابن بطریق و سلما صاحب بیت الحکمه مأمور انجام آن مهم نمود، آنان نیز آنچه را که در بلاد روم یافتند و پسندیدند جمع آوری کرده، نزد مأمون فرستادند و مأمون دستور ترجمه آن را داد.»¹³ در هر صورت علت هر چه باشد شکی نیست که مأمون در ترجمه کتاب های یونانی کوشش بسیار نمود و پول زیادی در آن راه صرف کرد به قسمی که در مقابل وزن کتاب ها طلا می داد.¹⁴ و به قدری در ترجمه کتاب ها توجه داشت که وی روی هر کتابی که به نام او ترجمه می شد از خود علامتی می گذاشت و مردم را به خواندن و فراگرفتن آن علوم تشویق می کرد و با حکما خلوت نموده از معاشرت و صحبت با آن ها لذت می برد. ثروتمندان و بزرگان

- 7- Mohasenah, 2001: 208.
- 8- Zeidan, 2005: 608.
- 9- Hsan Ebrahim, 2000, (Vol. 2): 694.
- 10- Zeidan, 2005: 555.
- 11- Ooliri, 1995: 237, 244.
- 12 - Zeidan, 2005: 555, 557.
- 13- Ibn al-Nadim, 1997: 301.
- 14 - Mohasenah, 2001: 219.



و اعیان دولت نیز به مأمون تاسی می-کردند و ارباب طب و فلسفه را گرامی می داشتند و در نتیجه مترجمین بسیاری از عراق و شام و ایران به بغداد آمدند و چه بسا که نسطوریان، یعقوبیان، صابنه، زرتشتیان و رومیان میان آنان بودند و از زبان های یونانی و فارسی و سریانی و سانسکریت و غیره کتاب ترجمه می کردند. علت دیگر پیشرفت کار ترجمه را باید در ثمر دهی و اوج شکوفایی بیت الحکمه جست وجو کرد؛ چراکه در این زمان حنین بن اسحاق نسطوری بیرق ترجمه را در دستان خود گرفت. بیشترین کوشش توسط نسطوری-های سریانی به دلیل تسلط به ادبیات یونانی و عربی صورت گرفت، چه آنان در ترجمه تواناتر از سایرین بودند و بر علوم یونانی احاطه بیشتری داشتند و در این زمان گروهی از ایرانیان و هندیان نیز کتب هندی و فارسی را ترجمه می کردند.¹⁵ رجال دولت عباسی این جماعت مترجم را با بخشش فراوان، مقرر کردن مواجب و حتی بخشیدن کنیزکان ترغیب می کردند و در اکرام و احسان نسبت به آنان مبالغه می نمودند. خلفای بغداد برای آوردن دانشمندان نامی و گردآوردن اساتید فنون در شهر بغداد از هیچ گونه کوششی دریغ نداشتند. به همین جهت، از امتیازات روزگار عباسیان پیشرفت دانش و رغبت آنان به علم و بزرگداشت علما و پزشکان بود، چنان که آنان را پیش خود می خواندند و با آن ها مجالست می کردند و بر سر یک سفره طعام می خوردند و به آراء و عقاید آنان اعتماد می کردند.¹⁶ بیشتر این پزشکان از جندی شاپور بودند و غالباً در آنجا حوزه تدریس داشتند که بعد از انتقال به بغداد حوزه درسی خود را نیز به آن شهر منتقل کردند و پزشکان درباری شدند و مال و جاه فراوان به دست آوردند. حمایت خلفا از این حرکت علمی و دقت مترجمین برای ترجمه این آثار از جمله عواملی بود که این دوران را به دوره ای طلایی در شکوفایی علمی بخصوص علم طبابت تبدیل کرد. علی عبدالله دفاع از قول مانگرید لولمان در این مورد می گوید: «تاریخ پزشکی علمی عربی در قرن سوم هجری با کمک و حمایت خلفا، وزرا، فرمانروایان و ثروتمندان آغاز شد. آنان مترجمان را به ترجمه کارهای پزشکان یونانی به عربی ترغیب کردند».¹⁷ اگر در دوره عباسی جنبش علمی بزرگی در همه زمینه ها به وجود آمد و علم پزشکی در میان همه رشته های علوم به شکوفایی رسید، قطعاً ریشه های آن در عوامل تحول فکری، عقلی و اجتماعی مسلمانان وجود داشته است که به چنان ارتقای علمی و فرهنگی رسیده اند. این تحول فکری و اجتماعی نیاز داشت که تکامل یابد و رشد کند. خلفای عباسی برای پاسخ گویی به این نیاز بود که به آشنایی با فرهنگ های مجاور و اقتباس از آن ها روی آوردند. در این راستا، همین که به فکر ترجمه کتب علمی برآمدند از وجود دانشمندان عراق و شام و ایران و هند استفاده کردند و چون خلفا همه نوع مساعدت مالی و غیره به این دانشمندان می-کردند طبعاً عده آنان روزافزون می شد. با این نگرش، اگر چه نهضت ترجمه در عصر بنی امیه آغاز شده بود اما، تأثیر اصلی خود را در عصر بنی عباس بر جای گذاشت. نهضت ترجمه آگاهانه ای که آثار تاریخی و اجتماعی و فرهنگی عمیق و دامنه-داری از خود برجای گذاشت با ظهور نخستین خلفای عباسی آغاز شد.¹⁸ گسترده ترین و مهم ترین کوشش ها در ترجمه آثار پزشکی، صرف نقل و شرح طب یونانی و به خصوص آثار بقراط و پیرو نامدار او جالینوس شد. علم طب باعث اصلی و اساسی توجه مسلمانان به علوم عقلی گردید. به محض اینکه علوم بیگانه (دخیل) به عربی ترجمه شد و تا قرن سوم هجری که عصر مترجمان بزرگ اوایل دوران خلافت عباسی است، ادامه یافت، کلیه مسلمانان به تحصیل و مطالعه آن علوم مشغول شدند، در ابتدا مطالعات آنان بر اساس شرح و تعلیق و تلخیص بود و همین که تمدن آنان نضج گرفت و علوم و آداب توسعه و انتشار یافت، نویسندگان مبتکر و مستقل الفکری در رشته پزشکی به عربی آثاری نوشتند و بر اساس این ترجمه ها شروع به کار کردند؛ و کم و بیش آثار ابتکاری متضمن نظرات و آزمایش های آن ها و مبتنی بر پایه طرح ها و نقشه های شخصی به وجود آوردند؛ که چهار تن از معروف ترین آن ها در قلمرو شرقی خلافت، یعنی ایران آثاری گرانمایه از خود

15- Zeidan, 2005: 558-559.

16- Halabi, 1993: 52.

17- Defae, 2003: 20.

18- Velaiaati, 2005: 29.



در طب به جا گذاشتند.^{19,20}

۲- نقش نسطوریان در انتقال طب یونانی به جهان اسلام

گروهی از پزشکان نابغه سریانی - نسطوری در جندی شاپور گردآمدند و این مدرسه را توسعه دادند و با انتقال علوم یونانی در کتاب خانه آن، تأثیر بسزایی گذاشتند تا آنجا که مدرسه جندی شاپور در زمان خود، مرکز آموزش پزشکی شد. علی عبدالله دفاع در این باره از قول زکی علی در کتاب خود به نام «رسالة الطب العربی و تأثیره فی مدینه اوروبا» می گوید: «طایفه نسطوری های مسیحی که مورد ستم فرمانروایان روم شرقی قرار گرفتند، از سرزمین خود فرار کردند و به ایران پناه آورده، وارد جندی شاپور شدند. آنان ترجمه سریانی کتاب های دانشمندان مشهور یونان از قبیل بقراط و جالینوس را با خود داشتند. مدرسه جندی شاپور که این نسطوری ها در آن گردآمده بودند، در تاریخ پزشکی منزلتی والا پیدا کرد، زیرا این مدرسه نخستین سرچشمه پزشکی عربی به شمار می آمد.»²¹ تأثیر جندی شاپور در تمدن جهان اسلام بویژه در پزشکی اسلامی تا نیمه اول قرن پنجم هجری قمری حائز اهمیت است. این مرکز طبی تحت نفوذ نسطوری ها به دوران شکوفایی خود رسید. روش طبی این مکتب ترکیبی از طب یونان و ایران و هند بوده ولی طب یونانی بیش از طب هند و ایران در این مکتب اثر داشته است.²² اولین آشنایی در این زمینه، توسط پزشکانی انجام گرفت که در سرزمین های یونانی می زیستند. پزشکان این حوزه در دربار نخستین خلفای عباسی خدمت ذی قیمتی کردند. نسطوری های این مکتب، در طب اسلامی چه از نظر توجه به کتب یونانی و چه از نظر تألیف کتب طبی و چه از بابت طبابت و ایجاد بیمارستان ها و امثال آن ها دخالت تام داشته اند.²³ مانفرد اولمان در این باره می نویسد: «هنگامی که فرهنگ ها با یکدیگر برخورد می کنند و خود را از طریق فعالیت های بزرگ ترجمه ای متجلی می سازند، معمولاً این برخورد به دو مرحله متمایز تقسیم می شود: یکی مرحله پذیرش و دیگر مرحله جذب و تحلیل. در مرحله پذیرش که با زمان پیش می رود کتاب های خارجی نخست فقط ترجمه می شوند؛ بعداً، در مرحله جذب و تحلیل، خود متون ترجمه شده به صورت کتاب های جدیدی بیرون آورده می شوند؛ اما دریافت و جذب ممکن است در یک زمان و در یک شخص رخ دهد»²⁴

انتقال معارف پزشکی از جندی شاپور به درون فرهنگ اسلامی به چند طریق صورت گرفت؛ با مهاجرت طبیبانی همچون خاندان بختیشوع به دربار خلفای بغداد، نیروی حرفه ای و فکری این مرکز به دیگر مراکز نوینباد سرازیر گشت. همچنین بسیاری از کتاب های طبی دانشگاه جندی شاپور را به بغداد بردند. افزون بر این ها مهم ترین نقش مرکز فرهنگی جندی شاپور، فراهم آوردن معارف طبی دیگر فرهنگ ها به زبان های سریانی و عربی بود. در این میان، خاندان بختیشوع و بسیاری دیگر از مترجمان نقش عمده ای داشتند. نسطوریانی که در حکومت عباسی می زیستند، خود یا طبیب بوده و یا آثاری را به سریانی و عربی نوشته و یا ترجمه کردند که همین ترجمه ها یکی از مبانی مهم طب دوران اسلامی گردید.²⁵ دانشمندان نسطوری توانستند تعداد زیادی از کتب طبی را به سریانی ترجمه کنند و بدین شکل طب یونانی، اسکندریه، بیزانس و انطاکیه را به سرزمین های شاهنشاهی ایران و سپس به داخل ایران انتقال دادند؛ که نتیجه آن تأسیس مکاتب و مدارس علمی و طبی در الجزیره و بین النهرین و سرزمین سوریه و ایران شد. در حقیقت نسطوریان نقش مهمی در تأسیس مکاتب و مدارس یادشده داشتند و تعداد زیادی از کتب بقراط و جالینوس توسط همین نسطوریان یا به لهجه سریانی و یا به زبان عربی برگردانده شد. مترجمانی که بر آن بودند تا آثار پزشکی یونانی، سریانی را به عربی درآورند با کار خطیر آفرینش و ابداع اصطلاحات علمی برای موضوع ها و مفاهیم جدید روبه رو بودند. در این کار، آن ها مانند

- 19- Bervan, 1985: 67.
20- Ooliri, 1995: 3.
21- Defae, 2003: 23.
22- Bervan, 1985:17.
23- Bervan, 1985: 18.
24- Oolman, 2004: 44-45.
25-Farshad, 1987,(Vol.2): 674.



26- Oolman, 2004: 33, 47.

27- Ooliri, 1995: 17-22.

28- Hadda Adel, 2000, (Vol. 5): 610.

همه جای دیگر، از سه روش پیروی کردند؛ یا بدون تغییر و دگرگونی اصطلاحات و واژه‌های یونانی، سریانی و ایرانی را به‌عنوان واژه‌های خارجی پذیرفتند؛ یا به واژه‌های بیگانه از طریق واگردانی قرضی جامه عربی پوشاندند؛ و یا واژه‌های کهن عربی را در معنای محدود اصطلاحات به‌کاربردند.

ترجمه آثار طبی یونانی به زبان سریانی عمدتاً در دو دوره انجام گرفت. معروف‌ترین شخصیت دوره قدیم تر سرجیوس رأس العین (رأس عینی)، از پزشکان حوزه اسکندریه به دوران انوشیروان بود که آثار متعددی از جالینوس را ترجمه کرد. دوره دوم سیصد سال بعد فرارسید و به داشتن شخصیت‌های نسطوری معروفی چون حنین و شاگردانش ممتاز است؛ بنابراین، این دوره مقارن با نهضت بزرگ فرهنگی در دوره خلفای عباسی است و نباید فراموش کرد که در آن زمان بسیاری از آثار یونانی از روی ترجمه سریانی به عربی و نه مستقیماً از اصل یونانی ترجمه شده بود.²⁶ رشته اتصال علم طب یونانی به جهان اسلام در عصر عباسیان در ابتدا آن دسته از پزشکان یونانی هستند که آثار ایشان به عربی ترجمه شده است مثل بقراط و جالینوس، که دانشمندان عربی در آن‌ها بحث و تحقیق کرده و بر آن‌ها تفاسیر و خلاصه‌هایی نوشته‌اند. رشته دیگر آن دسته از دانشمندان هستند که آثار طبی یونان را به عربی ترجمه کردند دانشمندان این دسته بیشتر از جندی شاپور و مسیحیان نسطوری بودند.

بنا به اعتقاد برخی محققین اروپایی، علوم یونانی از پنج طریق وارد جهان اسلام شد، اول: نسطوریان که نقش مهمی داشتند، دوم: یعقوبیان، سوم: مدرسه جندی‌شاپور که اگر چه مدرسه‌ای ایرانی بود، ولی مشهورترین اساتید آن از نسطوریان بودند که در آنجا ریاضیات، نجوم، پزشکی و منطق را، بیشتر از روی متون یونانی ترجمه شده به سریانی تعلیم می‌دادند و عناصری از علوم ایرانی و هندی نیز در آن تدریس می‌شد. این مدرسه که تا مدت‌ها پس از روی کار آمدن خلفای عباسی دوام یافت، یکی از مراکز مهم دانش قدیم در جهان اسلام بود. چهارم: مدرسه حران که در آن علوم و معارف بابلی و یونانی باهم در آمیخته و یکی از خطوط اتصال علوم یونانی به جهان اسلام از طریق همین اجتماع دینی صابثان حرانی است، مانند ثابت بن قره حرانی، پنجم: یهودیان.²⁷ این مطلب گویای آن است که نسطوریان در انتقال علوم یونانی به‌ویژه طب به جهان اسلام در عصر عباسی نقش تعیین‌کننده داشته‌اند. بنابراین سنت پزشکی در شرق اسلامی، بیش از هر چیز مدیون جریان‌هایی بود که از مرکز علمی و پزشکی جندی‌شاپور به متن فرهنگ اسلامی جاری گردید.

در این قسمت شرح حال و آثار و خدمات ارزنده طبی مشهورترین خاندان‌های سریانی نسطوری دوران طب اسلامی خواهد آمد تا سهم بزرگ و عمده آنان و نیز تأثیر آنان بر روی طب دوران اسلامی روشن شود.

۱-۲- خاندان بختیشوع

خاندان بختیشوع، از بزرگ‌ترین و معروف‌ترین خاندان‌های دانشمند و دانش‌پرور نسطوری جندی‌شاپور به‌شمار می‌رفتند. دوازده عضو این خاندان که در جندی‌شاپور به تدریس و طبابت مشغول بودند، برای هشت نسل، از اواسط سده دوم تا نیمه دوم سده پنجم، پزشکی و مشاور خلفا و غالباً بانی ترجمه متن‌های پزشکی و تألیف رسالات جدید بودند.²⁸ تبحر و درایت این خاندان در پزشکی و رشد آن‌ها در شناسایی و معالجه بیماران باعث گردید تا خلفای عباسی خاندان بختیشوع را به خدمت خود گرفتند و آن‌ها ضمن ارائه خدمات بالینی به خلفای عباسی، به ترجمه و تألیفات در علوم، به‌ویژه طب پرداختند و نقش ماندگاری را در تمدن اسلامی در حوزه پزشکی از خود بر جای گذاشتند. این نقش معلول خدمات این خاندان به علم پزشکی بوده است. مجموع فعالیت‌های علمی و عملی خاندان بختیشوع در زمینه‌های مختلف پزشکی که در طول چندین نسل، از نسلی به نسل دیگر در میان این خاندان انتقال می‌یافته، باعث گردید تا این خاندان



به عنوان میراث داران علمی دانشگاه جندی شاپور و حلقه ارتباط دهنده پزشکی باستان به پزشکی دوران اسلامی به ایفای نقش پردازند. مشهورترین افراد این خاندان عبارت‌اند از:

۱-۱-۲- جورجیس (جرجیس) بن جبرائیل بن بختیشوع: (۱۵۲)
 ق/۷۶۹ م) رئیس بیمارستان جندی شاپور که شهرت فراوانی کسب کرده بود. در سال ۱۴۸ ق/۷۶۵ م برای درمان درد معده کهنه منصور، به بغداد فراخوانده شد. منصور که به بیماری معده دچار شده بود، از وجود وی در مقام ریاست پزشکان جندی شاپور آگاه شد و دستور به احضارش داد.²⁹ جورجیس ناچار کار بیمارستان را به پسر خود بختیشوع سپرد و همراه دو تن از شاگردان خود به نام های ابراهیم و عیسی بن شهلافا به بغداد رفت. این حضور در واقع به عنوان نقطه عطفی برای خاندان بختیشوع و کلیه پزشکان غیر عرب به حساب می‌آید وی از همان دیدار نخست، منصور را شیفته اخلاق و وقار خود کرد و بی‌درنگ به معالجه خلیفه پرداخت. منصور چون شفا یافت، او را خلعت داد و به ریاست پزشکان پایتخت برگزید. حدود ۱۵۱ ق/۷۶۸ م که منصور پی برد که جورجیس به آیین نصرانی سخت پایبند است و ناگزیر بیش از یک همسر بر نمی‌گزیند، از او خواست به معالجه زنان حرم نیز پردازد. جورجیس تا پایان اقامت در بغداد به آن کار هم مشغول بود. وی در ۱۵۲ ق/۷۶۹ م بیمار شد و پس از کسب موافقت خلیفه، به زادگاه خویش بازگشت. شاید وی پس از این تاریخ هم چند سالی زنده بوده است، زیرا در غیاب او شاگردش ابن شهلافا چندی پزشک دربار عباسی بود تا اینکه فسادش آشکار شد و به فرمان خلیفه تبعید گردید و آنگاه رسولی از جانب منصور نزد جورجیس آمد و جورجیس به علت ضعف شدید، شاگرد دیگرش ابراهیم را به دربار گسیل داشت.^{30,31}

ابن ابی اصبیه می‌گوید وی کتاب های بسیاری برای منصور از یونانی به عربی ترجمه کرد؛ اما ترجمه‌هایی به سریانی نیز داشته است، زیرا در پایان شرح حال او اضافه می‌کند که «کناش» معروف او را حنین بن اسحاق از سریانی به عربی گردانید.^{32,33} اهتمام حنین بن اسحاق در ترجمه آن به عربی، نشانه شهرت «کناش» اوست. کناش امروز دیگر در دست نیست اما به احتمال قوی نقل و قول های متعددی که در الحاوی آمده، از این کتاب است.³⁴ جورجیس به تألیف علاقه داشت و زبان های عربی، سریانی، فارسی، یونانی را به خوبی می‌دانست و همین که نزد منصور مقرب شد علاوه بر کتاب هایی که به سریانی تألیف کرده بود پاره ای کتب طبی را از یونانی برای منصور به عربی ترجمه کرد اگرچه پیش از جورجیس عده ای از اطبا که در خدمت امویان بودند بعضی کتاب های طبی را برای خلفای اموی به عربی تألیف کرده بودند.³⁵ در هر صورت جورجیس نخستین فرد خاندان نسطوری ایرانی بختیشوع بود که نامش در سراسر جهان اسلام پرآوازه شد. بقیه خاندان او و فرزندانش برای سالیان دراز (تا زمان عضدالدوله) در دربار خلفای عباسی می‌زیستند.³⁶ جز جورجیس اول هیچ کدام آنان کتابی ترجمه نکردند و این که نام آنان را جزء مترجمان آورده اند برای آن است که بیشتر آن ها در علم طب کتاب های مفید تألیف نمودند و برخی از آنان مترجم هایی برای ترجمه کتب طب یونانی به سریانی استخدام کرده اند.³⁷

۲-۱-۲- بختیشوع (دوم) بن جورجیس: دومین فرد ممتاز خاندان بختیشوع بود، او طبیعی سریانی الاصل از جندی شاپور و در خدمت خلفای عباسی تا ایام هارون الرشید و معالج آنان بوده است.³⁸ کنیه اش ابو جبرئیل بود، او در حرفه پزشکی سر-آمد پزشکان و در بغداد هم از جهت دانش و هم از جهت قرب خلیفه در کمال اعتبار بوده است.^{39,40} زمانی که پدر بختیشوع به بغداد می‌رفت، اداره دارالعلم و بیمارستان جندی شاپور را به وی سپرد.⁴¹ در زمان خلافت مهدی یکبار او را برای معالجه هادی که ولیعهد بود به بغداد فراخواندند؛ اما پس از اندک زمانی، به سبب حسادت ابو قریش عیسی که طبیب دربار بود و ناسازگاری

- 29- Al-GHefti, 1908: 158.
 30- Ibn Abi Asibae, 1975: 139.
 31- Bervan, 1985: 56.
 32- Ibn Abi Asibae, 1975: 139,141.
 33- Al-Serjani, 2009: 273.
 34- Moosavi-eBojnordi, 2007, (Vol.1): 603.
 35- Zeidan, 2005: 554.
 36- Al- Zarkali, 1989,(Vol. 2): 44.
 37- Olgood, 1992:102.
 38- Zeidan, 2005:506.
 39- Ibn al-Nadim, 1997: 358.
 40- Al-GHefti, 1908: 100,101.
 41- Al-Serjani, 2009: 274.



خیزران همسر مهدی، به جندی شاپور باز گردانده شد. بازگشت مجدد بختیشوع به بغداد در سال ۱۷۱ ق/ ۷۹۲م به دستور هارون الرشید رخ داد که به صداع دچار شده بود.⁴² چون بختیشوع به بغداد آمد هارون پزشکان خود (ابو قریش عیسی، عبدالله طیفوری، داود بن سراپیون و غیره) را گفت که بختیشوع را امتحان کنند و چون آنان بختیشوع را دیدند به هارون گفتند که ای خلیفه کسی از ما یارای سخن با این مرد ندارد! چرا که او خود جان کلام است و خود و پدر و قومش فلاسفه‌اند.^{44,43} این گفته آنان دلیلی بر عظمت مقام علمی خاندان بختیشوع بوده و نشان می‌دهد که طب جندی شاپور دارای روش منطقی و علمی بوده است. هارون الرشید وی را گرامی داشت و خلعت‌های گران‌مایه و مالی وافر بخشید و گفت او باید رئیس اطباء باشد و هیچ‌کس خلاف رأی وی عمل نکند. ابن ابی اصیبه دو کتاب به او نسبت داده است: «کناش جنک» مختصر داروشناسی و پزشکی؛ التذکره که گویند برای پسرش جبرائیل (دوم) تألیف کرده بود.^{46,45}

۲-۱-۳- جبرائیل (دوم) بن بختیشوع (دوم) بن جرجیس: (۲۱۳)
 ق/ ۸۲۸م) وی مشهورترین فرد خاندان بختیشوع و نوه جورجس بن جبریل و فرزند بختیشوع بن جبریل بود که هر دو از طبیبان معروف جندی شاپور بودند. وی در ۱۷۵ ق/ ۷۹۶م از سوی پدر به یحیی برمکی معرفی شد. وی پس از ۱۷۵ ق/ ۷۹۶م به بغداد آمد و به سرعت منزلت والایی یافت؛ بنابراین وی حدود ۱۰ سال در دربار خلفا با پدر همکار بوده است؛ و پس از درمان موفقیت‌آمیز بیماری یکی از کنیزان هارون در ۱۹۰ ق/ ۸۱۱م به‌عنوان پزشک ویژه دربار منصوب شد.⁴⁷ زرکلی در گزارش جبرائیل دوم آورده است که او دوست و هم‌نشین و پزشک هارون بود و در نزد او همواره از مقام و منزلت بالایی برخوردار بود تا جایی که هارون به یارانش گفت کسی که حاجتی نزد من دارد به جبرائیل بن بختیشوع بگوید، هر حاجتی که جبرائیل از من بخواهد اجابت می‌کنم.⁴⁸ ولی در منابع دیگر آمده است هنگامی که جبرائیل در آخرین ابتلای هارون به بیماری در توس (در خراسان بزرگ) به وظیفه خود به‌عنوان مشاور پزشکی بی‌پروا عمل کرد، مورد بی‌توجهی قرار گرفت. اسقفی که خلیفه به‌جای بختیشوع با وی مشورت کرد، خلیفه را علیه او برانگیخت و سرانجام هارون فرمان به مرگ او داد. باوجود این، فضل بن ربیع برمکی اجرای فرمان را به تأخیر انداخت و امین، پسر هارون، او را بار دیگر به‌عنوان پزشک ویژه خود برگزید. هنگامی که مأمون بر امین پیروز شد، جبریل به زندان افتاد و در ۲۰۲ ق/ ۸۲۳م، آزادی خود را باز یافت، اما بار دیگر مورد بی‌مهری قرار گرفت و دامادش میخائیل را به‌جای وی قراردادند. باوجود این، در ۲۱۲ ق/ ۸۳۳م، مأمون به‌ناچار او را فراخواند، زیرا بیماری وی را پزشکان دیگر، نتوانسته بودند درمان کنند. درمان خلیفه باعث بازگرداندن جایگاه و دارایی‌های وی شد.^{50,49} اما دیری نپایید که جبریل یک سال پس از آن زندگی را بدرود گفت. وی را در صومعه سرگیوس در تیسفون (مداین) به خاک سپردند.^{52,51} جبرائیل بن بختیشوع در مدت خدمت خود در دربار هارون و امین و مأمون، پزشک برمکیان نیز بود زیرا به‌طوری که تاریخ گواهی می‌دهد، مدت ۱۳ سال در خدمت این خاندان بوده است.⁵³ آثار کتبی او عبارت‌اند از یک نامه سرگشاده درباره غذاها و نوشابه‌ها خطاب به مأمون، کتاب المدخل الی صناعة المنطق و کتاب کناش.^{55,54}

۲-۱-۴- بختیشوع (سوم) بن جبرائیل (دوم): بختیشوع بن جبرائیل
 رئیس اطبا و پزشک مخصوص خلفا شد و چنان ثروت و جاه و مقامی به هم رساند که هیچ‌یک از پزشکان آن‌جا و مال و منصب را نداشتند.⁵⁶ او طبیبی ماهر از خاندان طبابت بود که در سال ۲۱۳ ق/ ۸۳۴م به بغداد نزد مأمون رفت و همان سال وی را در سفر به آسیای صغیر همراهی کرد. از آن پس تا آغاز خلافت واثق اطلاعاتی از او در دست نیست. در دوره خلافت واثق به علت اعتبار تمام و نام بلند و اشتها به دانشمندی و سماجت مورد حسادت محمد بن عبدالملک زیات و ابن ابی داود قرار گرفت. آنها با بختیشوع دشمنی می‌ورزیدند و پیوسته واثق را بر او می‌شورانیدند. تا اینکه واثق حکم به تبعید او به جندی شاپور و مصادره

- 42- Ooliri, 1995: 236.
 43- Ibn Abi Asibae, 1975: 142.
 44- Zeidan, 2005: 560.
 45- Al- Zarkali, 1989, (Vol. 2): 44.
 46- Ibn al-Nadim, 1997: 358.
 47- Ibn Abi Asibae, 1975:143-144.
 48- Al- Zarkali, 1989, (Vol. 2): 111.
 49- Ibn Abi Asibae, 1975: 143-144.
 50- Al-GHefti, 1908: 134-135.
 51- Al- Zarkali, 1989, (Vol. 2): 111.
 52- Farshad, 1987,(Vol.2): 864.
 53- Olgood, 1992: 104.
 54- Al- Zarkali, 1989, (Vol. 2): 111.
 55- Al-Serjani, 2009: 274.
 56- Zeidan, 2005: 560.



اموال او داد.⁵⁷ پس از آن واثق به مرض استسقا دچار شد و کار به دشواری کشید، اضطراب را کسی را به احضار بختیشوع فرستاد؛ اما پیش از رسیدن او واثق وفات یافت و متوکل بر جای او نشست که در دوره او بختیشوع به مقام و منزلت بالایی دست یافت و حسن حال و کثرت مال او به اوج رسید.^{58,59} اما چندی بعد متوکل در یک مهمانی که بختیشوع برای او ترتیب داده بود از اسباب تجمل و ثروت و از مبلغ و مقدار انفاق او در شکفت مانده و بعد از اندک مدتی مال فراوانی از او گرفت⁶⁰ و او را به بصره تبعید کرد. تبعید دوم در آخرین سال خلافت متوکل به سبب آگاهی احتمالی بختیشوع از توطئه قتل خلیفه صورت گرفت. با این همه عصر متوکل، روزگار زرین زندگی بختیشوع بوده است. بختیشوع دو سال در تبعید زیست تا اینکه مستعین او را به دربار فراخواند. چنین می نماید که وی نزد این خلیفه و جانشینانش معتر و مهتدی به کار خود ادامه داد و در نهایت عزت و احترام زیست تا اینکه در سال ۲۵۶ ق / ۸۷۷ م چند ماهی پیش از قتل مهتدی در گذشت.⁶¹ آثاری که به او نسبت داده اند عبارت اند از: کتابی درباره حجامت، رساله‌ای با عنوان تدبیر البدنکه در پاسخ مأمون نگاشته است، صنائع الرهبان فی الأدویة المركبه، کتاب کوچکی به نام علم الزمان و الابدان، رساله‌ای با عنوان مخفیات الرموز فی الطب؛ نذہ فی الطب.⁶²

۲-۱-۵- عییدالله (اول): عیدالله بن جبرئیل بن عبدالله بن بختیشوع نیز طیبی مشهور بود. او در میافارقین اقامت گزید و معاصر ابن بطالان بود و با هم انس زیادی داشتند. عیدالله بن جبرئیل در سال چهارصد و پنجاه و چند وفات نموده است. عیدالله کارمند دربار مقتدر بوده و مخصوص خدمت او شد و مدتی در خدمت این خلیفه بود تا مرد و جای او را پسرش جبرئیل بن عبدالله (عیدالله) گرفت.⁶³ مقاله فی الاختلاف بین الالبان، کتاب مناقب الاطباء، کتاب الروضة الطیبة و کتاب نوادر المسائل از جمله تألیفات عیدالله بن جبرئیل می باشد.⁶⁴

از دیگر چهره های معروف این خاندان می توان به یوحنا (یحیی) بن بختیشوع؛ طبیب و مترجم دوره موفق بالله عباسی که دو کتاب فیما یحتاج الیه الطیب من علم نجوم⁶⁵ و کتاب تقویم الأدویه به عربی از آثار اوست.⁶⁶ و بختیشوع بن یوحنا طبیب و مترجم دوره متقی بالله و راضی بالله و صاحب کتاب «فیما یحتاج الیه الطیب من علم النجوم»⁶⁷ و همچنین جبرائیل بن عبدالله بن بختیشوع که پزشک مخصوص مقتدر عباسی بود⁶⁸ و کتاب های «الکناش الکبیر» ملقب به «الکافی»، و «الکناش الصغیر، فی عصب العین و مقاله فی أن افضل اسطقسات البدن هو الدم» از آثار او هستند.^{69,70} و نیز ابو سعید عیدالله بن جبرائیل آخرین طبیب مشهور این خاندان اشاره نمود. ابوسعید در میافارقین زیست و در سال ۴۵۰ و اندی در گذشت.⁷¹ از جمله آثاری که ابن ابی اصیبه و بروان از او ذکر کرده اند؛ مناقب الأطباء، التواصل الی حفظ التناسل، مقاله فی الاختلاف بین الالبان، الروضة الطیبه، رساله الطهارة و وجوبها می باشد.^{72,73}

تا هشت نسل یا بیش از ۲۵۰ سال خاندان بختیشوع در پزشکی بلامنازع و سرآمد دیگران بودند. آخرین آنان جبرئیل بن عبدالله بن بختیشوع بن جبرئیل بن بختیشوع بن جورجیس بن جبرئیل که به سال ۳۹۷ ق / ۱۰۱۸ م درگذشت در بلندی مقام و رفعت منزلت و تقرب به حکمرانان و اشراف همانند و هم پایه اولین آنان بود.⁷⁴

۲-۲- خاندان حنین بن اسحاق

درباره خاندان حنین و جایگاه ایشان در علم طب، غالب پژوهش گران بر آن هستند که این خاندان در معرفی و ترویج طب ایرانی در میان اعراب بهراستی در حد و اندازه خاندان معروف و پراهمیت بختیشوع بوده اند؛ این در حالی است که کثرت و تنوع آثاری که ترجمه کرده اند نیز از ترجمه های خاندان بختیشوع بیشتر بوده است. در این میان، بی شک حنین بن اسحاق که بزرگترین و دانشمندترین فرد این خاندان بود، بیشترین سهم را داشته است. خاندان حنین بن اسحاق نیز از

- 57- Moosavi –e Bojnordi, 2007, (Vol. 1): 604.
 58- Al- Zarkali, 1989, (Vol. 2): 44.
 59- Al-Serjani, 2009: 275.
 60 - Al-GHefti, 1908:103.
 61- Moosavi –e Bojnordi, 2007, (Vol. 1): 604.
 62- Al-Serjani, 2009:275.
 63- Safa, 1995, (Vol.1): 55.
 64- Ibn Abi Asibae, 1975: 165-166.
 65- Moosavi –e Bojnordi, 2007, (Vol. 1): 605.
 66- Al- Zarkali, 1989, (Vol. 2): 210.
 67- Ibn Abi Asibae, 1975: 225.
 68- Safa, 1995, (Vol.1): 55.
 69- Al-GHefti, 1908: 146.
 70- Al-Serjani, 2009: 276.
 71- Ibn Abi Asibae, 1975: 164.
 72- Bervan, 1985:56-57.
 73- Al-Serjani, 2009: 277.
 74-Bervan, 1985:56-57



مسیحیان نسطوری جندی شاپور بودند.

۲-۱-۲- حنین بن اسحاق: حنین بن اسحاق بن سلیمان بن ایوب عبادی ملقب به ابوزید،⁷⁵ پزشک، متکلم فصیح و از مسیحیان نسطوری در سال ۱۹۴ ق/ ۸۰۹ م در حیره، شهری در جنوب کوفه متولد شد. یکی از بزرگترین دانشوران و شایسته ترین کسان دوران خود به شمار می رفت.⁷⁶ سوانح زندگی او در منابع قدیم دوره اسلامی نسبتاً به تفصیل آمده است. از آن جمله ابن ندیم⁷⁷، ابن ابی اصیبعه⁷⁸، قفطی⁷⁹، ابن خلکان⁸⁰ هر کدام گوشه‌هایی از زندگی وی را باز گفته‌اند. پدرش حرفه دارو فروشی داشت. مقدر بود که حنین به شیوه پدر مشی و حرکت کند زیرا به جندی شاپور اعزام شد و بعد زیر نظر یوحنا بن ماسویه به تحصیل پرداخت. مجلس این ماسویه را کهن‌سال‌ترین حلقه درس بغداد در آن زمان دانسته‌اند و مهم‌ترین درس طب آن روزگار در آن عرضه می شد. ورود حنین به این حلقه آسان نبود. یوحنا بن ماسویه همچون دیگر پزشکان جندی‌شاپور خوش نداشت دانش خود را به مردمان حیره که اغلب تاجر و تاجرزاده بودند، بیاموزاند. باین‌همه حنین در حلقه درس ابن ماسویه که در آن کتابی به نام «فرق الطب» تدریس می شد، راه یافت؛ اما استاد پس از پرسش‌های مکرر وی به ستوه آمد و او را با تحقیر از مجلس خود بیرون راند. یک‌بار استادش به او اعتراض سخت کرده و سخنان تند گفته بود که مردم حیره را به طب چه کار و او باید برود و در بازار فلوس بفروشد^{82,81} و حنین گریه‌کنان خدمت ابن ماسویه را رها کرده درصدد آموختن یونانی برآمده بود. نخست در جندی‌شاپور و بعد در بغداد علم آموخت. وی به روم و یونان مسافرت کرد و زبان یونانی را فرا گرفت.^{84,83} حنین نیز همچون اغلب عبادیان از کودکی دو زبان عربی که زبان مادری اش بود و سریانی که زبان دینی‌اش بود را می دانسته است. از نظر مؤلف تمه الصوان الحکمه حنین اول کسی است که زبان یونانی را توضیح داد و آشکار کرد و سپس به سریانی و عربی بازگرداند، بعد از اسکندر آگاه تر از او به زبان عربی و یونانی یافت نمی‌شود.⁸⁵ حنین در راه بازگشت از یونان با پسران بنی موسی آشنا شد و آن‌ها حنین را بر نقل کتب یونانی به عربی ترغیب کردند و مال بسیار در این کار صرف کردند.⁸⁶ وقتی پسران موسی هوش و زیرکی حنین را تشخیص دادند او را به خلیفه مأمون معرفی کردند. بعد از آن حنین به خدمت جبرئیل بن بختیشوع طیب و ملازم مأمون درآمد.⁸⁷

به گزارش زرکلی مأمون حنین را به ریاست «دیوان ترجمه» برگزید؛ دیوانی که منابع متقدم به اصل وجود آن نیز اشاره ای نمی‌کنند، مگر آن که این عنوان نامی دیگر برای بیت الحکمه در نظر گرفته شود. مأمون اموال و عطایای فراوانی به او بخشید و او کتاب‌های بسیاری را از ابقرراط و جالینوس خلاصه و ترجمه کرد و معانی آن‌ها را آشکار ساخت.⁸⁸ از زمانی که حنین به ریاست بیت الحکمه انتخاب شد کار ترجمه با گام‌های استوار بنای پیشرفت گذاشت و چیزی برنیامد که ترجمه تعداد فراوانی از تألیفات علمای یونان در دسترس دانشجویان قرار گرفت. کار ترجمه مضاعف بود، به این معنی که در آن واحد آثار یونانی را به عربی و سریانی هر دو ترجمه می‌کردند و ترجمه سریانی برای آن بود که جانشین ترجمه‌های نارسای سابق شود. حنین روی هم‌رفته بیست کتاب جالینوس را به سریانی ترجمه کرد. کتاب کلمات قصار یا فصول بقراط از جمله نخستین آثار طبی است که توسط حنین بن اسحاق که زبان یونانی می‌دانست، به عربی ترجمه شده است.⁸⁹ حنین در حوالی سال ۲۱۱ ق/ ۸۳۲ م بخشی از کتاب جالینوس در تشریح را از یونانی به سریانی ترجمه کرد و به جبرائیل بن بختیشوع، طیب مشهور دربار مأمون و عمید او در بیت الحکمه، عرضه نمود. ابن بختیشوع چنان از این ترجمه به شگفت آمد که حنین را ربن (= معلم، استاد) خطاب کرد و وعده داد که ترجمه‌های او مترجمان بزرگی چون سرجیس رأس عینی را از اعتبار خواهد افکند.^{91,90} حنین نخستین مترجمی بود که گروهی را گردآورد و به کار ترجمه نظم بخشید. علاوه بر فرزندش اسحاق و خواهرزاده و یا به قولی بردار زاده‌اش

- 75- Al-GHefti, 1908: 171.
76- Mohasenah, 2001: 210.
77- Ibn al-Nadim, 1997:356.
78- Ibn Abi Asibae, 1975:205-222.
79- Al-GHefti, 1908: 171-177.
80- Ibn Khallakan, 1900, (Vol.2): 209.
81- Ibn Abi Asibae, 1975:206.
82- Al-GHefti, 1908: 174.
83- Hetti, 2001: 395.
84- Taghizadeh, 2000: 223.
85- Al-Beihaghi, 2007: 2
86- Al-GHefti, 1908:173.
87- Hetti, 2001:396.
88- Al- Zarkali, 1989, (Vol. 2): 287-288.
89- Ooliri, 1995: 55, 258.
90 - Ibn Abi Asibae, 1975: 207.
91- Al-GHefti, 1908: 175.



حبیش بن اعسم، شاگردانی نیز داشت که در امر ترجمه با او همکاری می کردند. حنین همچنین ترجمه های بسیاری از مترجمان دیگری را با اصل متن آن ها مقابله و اصلاح می کرد.⁹²

حنین نه تنها مشهورترین، بلکه از پرکارترین مترجمان جندی شاپور بود. از مجموع ده ترجمه ای که از آثار بقراط در هنگام حیات مؤلف الفهرست بود هفت اثر متعلق به او و سه اثر دیگر از آن عیسی بن یحیی شاگرد او است. شانزده کتاب جالینوس همه به دست او یا شاگردش «حبیش الأعسم» ترجمه شده است. از الفهرست حنین برمی آید که به طور کلی حنین از یونانی به سریانی و حبیش از سریانی به عربی برمی گردانده است. سپس حنین در این ترجمه عربی تجدیدنظر می کرد. خود حنین نیز گاهی مستقیماً از یونانی ترجمه می کرد.⁹³ کمتر کتابی از جالینوس ترجمه شده که یا دست کار حنین نبوده و یا لاقلاً حنین آن را اصلاح نکرده است و اگر غیر از این می بود کسی به آن ترجمه توجه نداشت. چرا که حنین علاوه بر مهارت در زبان عربی و یونانی در علم طب نیز ماهر بود. حنین در زمان متوکل رئیس مترجمان گشت و عده ای از مترجمان مانند استفان بن باسیل و موسی بن خالد ترجمه های خود را برای اصلاح به حنین می داد.⁹⁴ حنین همچنین ترجمه های سریانی را که قبل از او مثلاً توسط سرجیوس رأس العینی و ایوب رهاوی انجام شده بود، مرور و اصلاح کرده است. اصلاحاتی که حنین در ترجمه های یک سرجیوس دیگر کرده به قدری استادانه بود که آن ترجمه ها را از حالت متوسط به یک ترجمه درج یک تبدیل کرده است.

پژوهشگران تاریخ اندیشه دوره اسلامی، حنین بن اسحاق را به درستی، نماینده فرهنگ یونانی - رومی در عصر نخست عباسی دانسته اند. او مترجمی توانا و پزشکی حاذق به شمار می آمد. بی تردید می توان او را بزرگ ترین مترجم نهضت ترجمه عصر عباسی خواند. چنانکه منابع کهن نیز او را «شیخ المترجمین» نام داده اند. حنین به عنوان یک مترجم کمک فوق العاده زیادی به تحول زبان عربی به صورت یک زبان علمی نمود. وی نه تنها اصطلاحات علمی را با برگردان دقیق و وضع واژه های نو یا با اقتباس واژه های خارجی غنی ساخت، بلکه ساختارهای تحلیلی - ترکیبی جدیدی وارد زبان عربی کرد که آن زبان را به صورت وسیله ای برای بیان اندیشه ها و مفاهیم انتزاعی پیچیده بیرون آورد. ابداع و آفرینش که موفقیت درجه اول فقه اللغوی محسوب می شود و به ویژه از این بابت که هیچ گونه کمکی از لغت شناسان حرفه ای برای این کار دریافت نداشت، قابل ستایش است؛ علمای لغت حرفه ای بیشتر توجه شان به شعر جاهلی عرب و تفسیر و تعبیر لغات قرآنی معطوف بود⁹⁵؛ بنابراین باید او را در این عرصه شیوه گذار و مکتب دار دانست.

حنین خود را تنها به دریافت و أخذ آثار یونانی محدود نکرد، بلکه مستقلاً رسالاتی هم در زمینه پزشکی نوشت که اسامی آن ها در کتاب الفهرست و تاریخ الحکمای ابن القفطی و غیره ثبت است. کتاب الفهرست اسامی ۳۰ کتاب، قفطی⁹⁶ ۲۶ کتاب و ابن ابی اصیبعه ۱۰۵ کتاب⁹⁷ از وی ثبت کرده اند. دو فقره از تألیفات اصلی حنین در میان هم وطنان او مورد تجلیل و تکریم بسیار بوده است. یکی «مسائل فی الطب» است که به گفته نظامی در چهارمقاله از جمله کتبی بوده که هر محصل طب باید از مطالب آن مطلع می بوده است. این کتاب شامل یک رشته سؤال و جواب هایی درباره طب عمومی است که به صورت ناتمام از حنین به یادگار مانده و پس از مرگ او توسط شاگردش حبیش تکمیل گردیده است.⁹⁸ از دیگر آثار مهم حنین «المقالات العشر» رساله ای که درباره چشم نگاشته شده است.^{99,100} این رساله به یقین در سراسر دنیای عرب زبان معروف بوده است. رازی هم در «الحاوی» خود اغلب به آن استشهد می کند علی بن عیسی و زرین دست که هر دو در قرن یازدهم می زیسته اند این جزوه را منبع اصلی منتخبات خود معرفی کرده اند. دیگر آثار حنین به زبان سریانی نوشته شده است. از جمله می گویند او

- 92- Velaati, 2005: 30.
93- Ibn al-Nadim, 1997: 356.
94- Zeidan, 2005: 562.
95- Oolman, 2004: 26.
96- Al-GHefti, 1908: 173-174.
97- Ibn Abi Asibae, 1975: 216-222.
98- Al-GHefti, 1908: 173.
99- Ibn Abi Asibae, 1975: 220.
100- Mohasneh, 2001: 211.



یک فرهنگ یونان - سریانی تنظیم کرده است.¹⁰¹

درباره اهمیت حنین هرچه گفته شود مبالغه نخواهد بود. در دورانی که رجال علمی عرب در جست و جوی کسب معارف و افکار یونانی بودند، حنین بامهارتی که در زبان های یونانی، سریانی و عربی داشت آماده بود آن غذای فکری را که آنان در طلبش بودند در اختیارشان بگذارد. هنگامی که سخاوت و آزادگی خلیفه امکانات نامحدودی را برای تأمین برتری علمی بغداد در اختیارش گذاشت، حنین بود که توانست این تفوق و برتری را نه تنها برای بغداد بلکه برای تمامی عالم اسلامی فراهم آورد.

حنین پس از متوکل در نزد منتصر و جانشینان او، مستعین، معتز، مهتدی و معتمد محترم بود و در این دوره تا زمان وفاتش به کار ترجمه کتاب فی صناعة الطب تألیف جالینوس اشتغال داشت.¹⁰² وفات او بنا به گفته ابن الندیم در الفهرست به سال ۲۶۰ق/۸۸۱م و به روایت ابن ابی اصیبه که در مورد ضبط تواریخ حوادث دقت نمی کرده، به سال ۲۶۴ق/۸۸۵م بوده است.^{104,103} حنین نسطوری مانده و به دین اسلام درنیامده بود.¹⁰⁵

۲-۲-۲- اسحاق بن حنین: ابو یعقوب بن زید العبادی النصرانی، از مترجمین نامدار عهد عباسی، متوفای سال ۲۷۸ ق / ۸۹۹م در فالج، در فضل و درستی نقل کتب از یونانی و سریانی به عربی، مقام بالایی داشت. او هم به خلفا و روسایی که پدرش خدمت کرده بود، خدمت کرد. در اواخر، به «قاسم بن عبیدالله» خدمت کرد و کمال تقدم و اختصاص یافته و محرم اسرار او شد. غیر از کتاب هایی که ترجمه کرده کتاب ادویه مفرده، کتاب کناش الخف و کتاب تاریخ الأطباء از تألیفات اوست.^{107,106} کتاب الفهرست¹⁰⁸ اسامی چهار و ابن ابی اصیبه ۱۴ کتاب طبی از او ثبت کرده اند.¹⁰⁹

اسحق در ترجمه چنان مهارت یافت که با پدر برابری می کرد. او مانند پدر در زبان های مختلف استاد و در بیان افکار و نيات خود سخن پرداز و فصیح بود کتاب هایی از یونانی به عربی ترجمه کرد و بیشتر کتاب های حکمت را ترجمه می نمود.¹¹⁰ اسحق بن حنین از معاصران و ندمای المکنتی بالله (۲۸۹-۲۹۵ ق / ۹۱۰-۹۱۶م) بود و چنانکه گفته اند برخلاف پدر که تا آخر عمر آیین مسیحی داشت به دین اسلام درآمد. وی در پایان عمر دچار فالج شد و به سال ۲۹۸ ق / ۹۱۹م به عهد المقتدر درگذشت.^{112,111}

دو فرزند دیگر حنین به اسامی داود و حکیم شناخته شده اند. داود بیش از آنچه مترجم باشد طیب بود. نام حکیم هم توسط رازی در کتاب الحاوی آمده ولی در جای دیگری ذکری از او دیده نمی شود.

۲-۲-۳- حبیب الأعمش: حبیب بن الحسن الأعمش النصرانی؛ از شاگردان و تربیت شدگان حنین و از جمله مترجمان یونانی به عربی است. حبیب بن حسن دمشقی خواهرزاده حنین بن اسحاق است.^{114,113} استادش؛ حنین او را بر دیگر شاگردانش تقدم و برتری می داد و ترجمه های او را بیش از ترجمه های دیگران قبول داشت. طب را نزد دایی خود آموخته و در ترجمه از او پیروی کرده است. می گویند یکی از خوشبختی های حبیب آن بوده که ملازمت حنین را داشته است و آنچه را که حبیب ترجمه می کرده به حنین نسبت می دادند و چه بسا از ترجمه های قدیمی که متعلق به حبیب بوده و صاحبان آن برای رواج بازار نام حبیب را محو کرده به جای آن نام حنین را گذاردند.¹¹⁵

حبیب به علت فلج بودن از یک دست، «الاصم» نامیده می شد. حنین به قدری روی او حساب می کرد که هر چه حبیب ترجمه می کرد بی چون و چرا بر آن صحه می گذاشت. حبیب در طب هم شهرتی داشت و پزشک متوکل و جانشینان او بود. تاریخ فوت او معلوم نیست. تألیفات شخصی او هم خالی از اهمیت نیست زیرا در آن برخی دارو ها برای اولین بار ذکر شده و این نشان می دهد که مطالعات او در درمان شناسی تنها به منابع یونانی متکی نبوده، چه بسیاری از این دارو ها بر یونانیان مجهول بوده است.¹¹⁶

- 101 - Olgood, 1992:136.
102- Ooliri, 1995: 264.
103- Ibn al-Nadim, 1997: 356.
104- Ibn Abi Asibae, 1975: 211.
105- Ooliri, 1995: 261.
106- Al-GHefti, 1908: 80.
107- Ibn Khallakan, 1900, (Vol.1): 205.
108 - Ibn al-Nadim, 1997: 259-260.
109- Ibn Abi Asibae, 1975: 223-224.
110 - Olgood, 1992: 140.
111 - Al-Beihaghi, 2007: 3.
112- Safa, 1995, (Vol.1): 70.
113- Ibn Abi Asibae, 1975: 224.
114- Al-GHefti, 1908: 177.
115- Zeidan, 2005: 562.
116- Olgood, 1992: 141.



حیث غیر از کارهای ترجمه، پزشک نیز بوده و به درستی معالجه می کرده است. او همچنین کتاب‌های زیادی در زمینه پزشکی تألیف کرده است.¹¹⁷ از جمله کتاب‌های او «الزیادة فی المسائل التی لحنین»، کتاب مسائل حنین در طب که در حکم مدخلی برای آن علم بود و حنین آن را برای محصلین این فن تألیف کرد. دیگر کتاب‌های او اصلاح الادویه المسهله، کتاب ادویه مفرده کتاب الاغذیه و کتابی در استسقا و مقاله ای در نبض بود.^{119,118}

۲-۲-۴- قسطا بن لوقا البعلبکی: از مسیحیان شام، طیب و فیلسوف عالی قدری بوده است که در حدود سال ۲۰۵ ق / ۸۲۰ م متولد شد و یک مسیحی نستوری بود و زبان یونانی، سریانی و عربی را به خوبی می دانست.^{121,120} ابن ابی اصیبعه نام او را در شمار کسانی که کتاب‌های طبی و غیره را از زبان یونانی به زبان عربی ترجمه کرده‌اند، آورده است.¹²² قسطا بن لوقا در کار ترجمه از یونانی و سریانی و کلدانی نظارت داشت¹²³ و رساله‌های متعددی در علم طب تألیف کرده است. انشای وی سلیس و قریحه‌اش عالی بود.¹²⁴ از قرار معلوم وی به موضوعات وظایف الاعضایی و مسائل روانشناسی (علم النفس) علاقه خاص داشت. در کتاب فی علل اختلاف الناس فی اخلاقهم و سیرتهم و شهواتهم و اختیاراتهم روابط موجود میان مزاج و خلق و خوی و منش زندگی و عواطف و درک زیبایی را مورد بررسی قرار داد.¹²⁵ از جمله آثار قسطابن لوقا رساله «تدبیر الأبدان فی السفر» و «البلغم و علله» می باشد.¹²⁶ قفطی هم بخشی از آثار او را ذکر کرده است.¹²⁷ قسطابن لوقا در روزگار مقتدر بالله عباسی می زیست که در اواخر عمر بنا به دعوت شاهزاده سنخرب از بغداد به ارمنیه رفت و در آنجا به سال ۳۰۰ ق / ۹۲۱ م درگذشت.^{129,128} بنا به گزارش ادوارد بروان او در سال ۳۱۱ ق / ۹۳۲ م وفات یافته است.¹³⁰

۲-۳- خاندان ماسویه

حضور خاندان بختیشوع در بغداد به منزله فتح بابی بود برای حضور دیگر اطباء غیر عرب در دستگاه خلافت که از مهم ترین آن‌ها می توان به خاندان ماسویه طیب اشاره کرد. این خاندان هم از مسیحیان نستوری جندی شاپور هستند که معلوم نیست خودشان ترجمه کرده باشند اما نوشته هایشان بازتابنده نخستین دوره پذیرش مواد و مطالب علمی طب یونانی است.¹³¹

۲-۳-۱- ماسویه: بزرگ این خاندان، ماسویه اول یا ماسویه پدر است که کنیه اش ابو یوحنا می باشد. پدر یوحنا از اطباء جندی شاپور و تربیت یافته این مکتب و در طب و داروسازی مشهور بود. ابن ابی اصیبعه در کتاب خود نوشته است که ماسویه نمی توانست یک سطر بخواند ولی بیماری‌ها و درمان آن‌ها و داروها را به خوبی می شناخت. او قریب سی سال در بیمارستان جندی شاپور و نزد جبرئیل فرزند بختیشوع خدمت کرد. از داستان‌هایی که درباره او نقل شده چنین برمی آید که در برخی موارد بخصوص در بیماری‌های چشم بر شاگردان جبرئیل پیشی گرفته و در دربار هارون الرشید نیز اعتبار و حقوق مناسبی هم تراز جبرئیل پیدا کرده بود. قفطی و ابن ابی اصیبعه حکایات زیادی از درمان‌های ماسویه و فرزندش یوحنا در خدمت مأمون و چند خلیفه عباسی دیگر پس از وی نقل کرده‌اند که نشان‌دهنده مقام والای آن‌ها در دربار خلافت و رقابت مداوم آن‌ها با جبرئیل می باشد.^{133,132} او علاوه بر تخصص در داروسازی در چشم پزشکی نیز تبحر داشت و چشم پزشکی هارون الرشید بود. ماسویه پدر دو فرزند به نام‌های یوحنا و میکائیل داشته است.

۲-۳-۲- یوحنا ابن ماسویه: یوحنا ابن ماسویه کنیه اش ابو زکریا، از پزشکان بزرگ جندی شاپور است که از خاندان مشهور ماسویه پا به عرصه وجود گذاشت. یوحنا پزشک بزرگ مسیحی نستوری، متولد در حدود سال ۱۷۰ ق / ۷۹۱ م و متوفی به سال ۲۴۳ ق / ۸۶۴ م در بغداد درس طب می گفت و به کار

- 117- Al-Beihaghi, 2007: 4.
118- Ibn Abi Asibae, 1975: 224.
119- Safa, 1995, (Vol.1): 74.
120- Ibn al-Nadim, 1997: 356-357.
121- Al-GHefti, 1908: 212.
122- Ibn Abi Asibae, 1975: 236.
123- Hsan Ebrahim, 2000, (Vol.2): 675.
124- Farshad, 1987, (Vol.2): 675.
125- Oolman, 2004: 67.
126- Al- Zarkali, 1989, (Vol.4): 197.
127- Al-GHefti, 1908: 212- 213.
128- Al- Zarkali, 1989, (Vol.4): 196-197.
129- Oolman, 2004: 67.
130- Bervan, 1985: 61.
131- Hadda Adel, 2000, (Vol. 5): 610.
132- Ibn Abi Asibae, 1975: 190-194.
133- Al-GHefti, 1908:338.



تألیف و ترجمه مشغول بود. ابو زکریا در دوران خلافت هارون الرشید، مأمون، معتصم، واثق و متوکل در خدمت و معاصر آنها بود. وی طبیبی بسیار باهوش، فاضل و به علم طب، دانا و آشنا بود. ابتدای کار وی از زمان هارون شروع شد هارون او را به ترجمه کتب طبی مأمور کرد. هنگامی که هارون عموریه و انقره را فتح کرد عده زیادی از کاتبان را در اختیار او گذارد که به استساخ کتب پردازند. حتی گفته می شود یوحنا برای به دست آوردن مطالب بیشتر شخصا به یونان سفر کرده است.¹³⁴

از مشهورترین پزشکان بغداد و سامرا در نیمه اول قرن دوم هجری قمری که از لحاظ شهرت و اعتبار بر کلیه پزشکان بغداد برتری یافت. فقطی در این باره می گوید: «ملوک بنی هاشم عمل به قول هیچ یک از اطباء نکردی مگر بعد از مشاورت و تصدیق وی و همواره بالای سر ایشان استاده بودی و ظروف (جوارشات) با وی حاضر و به حسب هر فصل و امزجه ایشان، آنچه مناسب دانستی قبل از طعام و بعد از طعام تعیین نمودی و در غایت جلالت زیستی»^{136,135} شاگردان او در رشته منطق و در فهم آثار جالینوس در میان تمام دانشجویان ممتاز و مشهور بودند و معروف ترین آنان حنین بن اسحاق بود. یوحنا با تمام موفقیت هایی که داشت زبانش فوق العاده تند و تلخ بود.¹³⁷

هنگامی که جبرائیل بن بختیشوع جندی شاپور را به قصد بغداد ترک کرد، به جای وی ابو زکریا یوحنا بن ماسویه (متوفی در سال ۲۴۳ ق/۸۶۴ م) رئیس دارالعلم و بیمارستان جندی شاپور شد؛ اما ابن ماسویه، به دعوت جبرائیل، جندی شاپور را ترک گفت و به بغداد رفت و به عنوان طبیبی حاذق و دانشمند در طب یونانی به دربار معرفی شد. وی مؤلف رساله ای در کحالی به نام «دغل العین» (اختلال چشم) و نیز مجموعه ای به نام النوادر الطیبه نوشته و آن را به شاگرد خود حنین بن اسحاق اهدا کرده بود. در زمان های متأخرتر کتاب دغل العین چنان مورد توجه قرار گرفت که آن را در زمان خلافت القاهر بالله جزو کتاب هایی قراردادند که برای امتحان پزشکان جهت دادن اجازه نامه طبابت از ایشان می پرسیدند.^{139,138} این مطلب نشان می دهد که یوحنا از شهرت علمی و طبی بیشتری برخوردار بود. او به علم تشریح علاقه وافری داشت و چون نمی توانست جسد انسان را تشریح کند، میمون ها را کالبدشکافی می کرد. ابن ابی اصیبه می گوید در سال ۲۲۱ قمری، جرجه ابن زکریا - امیر نوبه - به سامرا آمد و میمون (آدم نمای) بزرگی را برای معتصم هدیه آورد. خلیفه آن میمون را برای نسل کشی نزد یوحنا فرستاد، اما یوحنا از آن برای کالبدشکافی و نوشتن کتاب تشریح استفاده کرد.¹⁴⁰

یوحنا فرزندی نداشت که نام او را زنده نگه دارد ولی در عوض کتب و آثار فراوانی از خود به یادگار گذاشت. این نوشته ها تقریباً تمام رشته های طب از جمله طب بالینی، بیماری های زنان، داروسازی و تشریح را حتی به صورتی ساده تر شامل می شوند. تقریباً تمام این آثار از بین رفته اند و فقط از متون عربی دو اثر در کتابخانه لیدن محفوظ مانده است؛ که یکی رساله ای در خصوص رژیم غذایی و دیگری جزوه مختصری درباره نوادر پزشکی است.¹⁴¹

ابن ماسویه شمار درخور توجهی تک نگاری به عربی دارد که درباره موضوع هایی چون تب ها، جذام، مالیخولیا، مسائل تغذیه، بیماری های چشم و اصول پزشکی است. از جمله این آثار کتاب تشریح، اولین کتاب از این نوع است که در عالم اسلام نوشته شده است. البرهان در سی باب، الکمال والتمام، الحمیات که مشجر یعنی دارای شجره است و ...^{143,142} فقطی نیز ۲۸ اثر او را در کتاب خود ذکر نموده است.¹⁴⁴ یوحنا آثاری در کالبدشناسی به سریانی و عربی نوشت و قدیمی ترین نوشتار در چشم پزشکی زبان عربی از اوست.¹⁴⁵

گفته می شود ابن ماسویه در تمام طول عمر خود مرتباً نوعی «مجلس» تشکیل می داد که بیماران در آن با وی مشورت می کردند و مسائل را با شاگردانش (از جمله، حنین بن اسحاق) در میان می گذاشت در آن مجالس اهل علوم و ادب جمع شده و درباره انواع علوم قدیمه بحث می کردند و احیاناً به تدریس نیز

134- Al- Zarkali, 1989, (Vol. 8): 211.

135- Al-Serjani, 2009: 231, 232.

136- Al-GHefti, 1908: 380.

137- Olgood, 1992:112.

138- Al-Serjani, 2009:232.

139- Ooliri, 1995:254-255.

140- Ibn Abi Asibae, 1975:203.

141- Olgood, 1992:114.

142- Ibn Abi Asibae, 1975:203-204.

143- Al-Serjani, 2009:134.

144- Al-GHefti, 1908:381.

145- Farshad, 1987,(Vol.2):864.



می‌پرداخته‌اند.^{147,146} یوحنا در سال ۲۴۳ هجری قمری، روز پنجم جمادی الآخر در سامره در زمان خلافت متوکل عباسی وفات یافت.¹⁴⁸

۲-۳-۳- میکائیل (میخائیل) بن ماسویه: میکائیل، از اطباء معروف بغداد و در دوران خود بسیار مشهور بود. وی زمانی که مأمون هنوز به خلافت نرسیده بود پزشک شخصی او بود. او درباره مسائل پزشکی بر آراء جبرئیل بن بختیشوع مقدم و مرجح بوده است. از میخائیل، تألیف و اثری در تاریخ پزشکان نیامده است.¹⁴⁹

۲-۴- نقش دیگر مسیحیان نسطوری در انتقال طب یونانی

۲-۴-۱- ابوبشر متی ابن یوسف قنّائی: (وفات ۳۲۸ق/۹۴۹م)، فیلسوف و پزشک نسطوری و استاد فارابی که کتاب شعر ارسطو پویتیکا را از یونانی و کتاب برهان اسحاق بن حنین را از سریانی به عربی ترجمه کرد و بر کتاب ایساغوجی پورفیریوس شرحی نگاشت.¹⁵⁰

در نسطوری بودن افراد ذیل شک و تردید وجود دارد. با این که برخی از آن ها در مناطق نسطوری نشین بودند ولی منابع به صراحت به نسطوری بودن آنان اشاره نمی‌کنند.

۲-۴-۲- سرجس الرّاسی: از شهر رأس العین و از مترجمان قرن دوم و سوم است که معاصر حنین بن اسحاق و اختصاص وی بیشتر به ترجمه کتب طب بود و کتب بسیاری را ترجمه کرد. لیکن از حیث ترجمه متوسط بود از این رو حنین ترجمه های او را اصلاح می‌کرد¹⁵¹ و به همین سبب ابن اصیبعه گوید آنچه از ترجمه او به اصلاح حنین است خوب و الا متوسط است. از جمله ترجمه های او تفسیر جالینوس بر کتاب طبیعه الجنین ابقراط است.¹⁵²

۲-۴-۳- عیسی بن یحیی بن ابراهیم: در کار ترجمه به حنین کمک می‌کرد. وی شاگرد و همکار دانشمند و کثیر الترجمه حنین و مردی فاضل بود چنانکه حنین دانش او را می‌ستود و از نقل وی خوشنود بود. اشتغال عیسی بن یحیی بیشتر به ترجمه کتب طب بود و خود نیز در این باب تألیفاتی داشت. از ترجمه های وی یکی کتاب عهد بقراط با اشتراک حبیش الأسم بود. اصل این کتاب را حنین از یونانی به سریانی نقل کرده و از خود نیز چیزی بر آن افزوده بود. کتاب تقدّمه المعرفه ابقراط که حنین اصل و عیسی تفسیر جالینوس را بر آن به عربی ترجمه کرد. او مقالات و کتاب های زیادی را در زمینه پزشکی یا به تنهایی و یا با همکاری حنین ترجمه کرده است.^{153,154}

۲-۴-۴- ایوب الرهاوی (ادسای): از مترجمان دوره مأمون که منحصرأ به زبان سریانی ترجمه می‌کرد.^{155,156}

۲-۴-۵- البطریق: از مترجمان عهد منصور بوده و وفاتش در حدود سال ۱۸۴ق/۸۰۵م اتفاق افتاده است. ترجمه هایی از بقراط و جالینوس را به وی نسبت داده اند که ترجمه های بسیار خوبی هستند.¹⁵⁷

۲-۴-۶- یحیی بن البطریق: (ابو زکریایحیی یا یوحنا) پسر ابویحیی البطریق از معاصران مأمون و از مترجمان عهد او بود.¹⁵⁸ از جمله نخستین کسانی که در کار ترجمه یونانی شهره شدند ابویحیی بطریق متوفی میان سال ۱۸۰ و ۱۹۱ هجری بود که کتاب های مهم جالینوس و بقراط را برای منصور خلیفه ترجمه کرد.¹⁵⁹ ابن ابی اصیبعه نیز او را در ردیف مترجمان ذکر می‌کند.¹⁶⁰

۲-۴-۷- موسی بن خالد: معروف به الترجمان، از ناقلان کتب طبی و در شمار مترجمانی بوده است که با نظر حنین بن اسحاق کار می‌کرده اند. ابن ابی اصیبعه ترجمه قسمتی از سته عشر جالینوس را به او منسوب می‌دارد.¹⁶¹ گویا این موسی و برادرش یوسف هر دو از مترجمان پهلوی به عربی نیز بوده اند.¹⁶²

۲-۴-۸- اصطفان بن باسیل: وی یکی از مترجمان عهد مأمون و از شاگردان حنین بن اسحاق بود و بسیاری از کتب طب یونانی را به عربی نقل کرد و

- 146- Al-GHefti, 1908:381-382.
147- Hadda Adel, 2000, (Vol. 5): 610.
148- Ibn Abi Asibae, 1975:203.
149- Al-GHefti, 1908:328-329.
150- Azimi-e Eetemadi, 1997: 142.
151 - Safa, 1995, (Vol.1):75.
152- Ibn Abi Asibae, 1975:239.
153- Oolman, 2004:25.
154- Safa, 1995, (Vol.1):74-75.
155- Ibn Abi Asibae, 1975:232.
156- Oolman, 2004:25.
157- Ibn Abi Asibae, 1975:239.
158- Safa, 1995, (Vol.1):62.
159- Hetti, 2001: 394.
160- Ibn Abi Asibae, 1975:240.
161- Ibn Abi Asibae, 1975:238.
162- Safa, 1995, (Vol.1):79.



از آن جمله است کتب ذیل از جالینوس: کتاب حرکات الصدور و الرائه به عربی و به اصلاح حنین، کتاب علل النفس به اصلاح حنین، کتاب الامتلا در یک مقاله و...¹⁶³

۲-۴-۹- ابراهیم بن بکوس (بکس) عشاری: این طبیب معروف به ابن بکوس و مکنی به ابو اسحق و از اطباء قرن چهارم هجری است. طبیبی ماهر و مترجمی زیر دست بوده و زبان های سریانی و عربی را خوب می دانسته و در دولت عباسیان کتب زیادی از یونانی به عربی نقل نموده است. تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامده است.¹⁶⁴ معاصر حنین بن اسحق و از کسانی بود که حنین ترجمه های او را اصلاح می کرد. کلمه بکوس که آن را بکس و بکش نیز نوشته اند باید معرب از کلمه بکوس یا باکوس نام خداوند شراب و یکی از ارباب انواع معروف یونانی باشد.¹⁶⁵ ابن اصیعه گوید که وی در علم طب ماهر و از مشایخ اطباء بغداد بود و با آنکه کور شد از اشتغال به صناعت طب دست باز نداشت و در بیمارستان عضدی تدریس می کرد و مولفات و آثار طبی زیادی دارد از قبیل کناش کبیر و کناش صغیر در طب و کتاب اقراباذین ملحق به کناش و رساله ای در آب های معدنی^{167,166} پسر ابراهیم یعنی ابوالحسن علی نیز در طب و نقل کتب مردی مشهور و مطلع بود. او در ایام مقتدر بالله می زیست و کتب بسیار به عربی ترجمه کرد.¹⁶⁸

۲-۴-۱۰- عیسی بن چهار بخت (صهار بخت - صهر بخت): از عیسویان جندی شاپور و از پزشکان و داروشناسان مشهور بغداد در قرن سوم هجری (نهم میلادی) بوده و تألیفات و ترجمه هایی داشته است. از جمله ترجمه های وی سه مقاله اخیر از مجموعه تفاسیر جالینوس بر کتاب الفصول ابقراط است که حنین بن اسحق آن ها را به سریانی در هفت مقاله ترتیب داده بود.¹⁶⁹ صهار بخت این تفاسیر را از سویانی به عربی بازگرداند. کتاب قوی الأدویه المفردة علی الحروفاز تألیفات اوست.¹⁷⁰

۲-۴-۱۱- ابوالخیر بن الخمار: ابوالخیر حسن بن سوار بن بابین بهنام (بهرام) از نصرانیان ایران و از اطبا و حکما و از مترجمان بزرگ و ناقل از سریانی به عربی بوده و کتب بسیار از آن زبان نقل کرده است. ابن ابی اصیعه برخی از نقل های او را دیده و از آن ها به نیکی یاد کرده است. ولادت او به سال ۳۳۱ ق/ ۹۵۲ م و وفاتش در اوایل قرن پنجم (یازدهم میلادی) بعد از فتح خوارزم به دست محمود بن سبکتکین (۴۰۸ ق/ ۱۰۲۹ م) اتفاق افتاده و پیش از ۴۲۱ ق/ ۱۰۴۲ م در گذشته است. ابوالخیر در طب و فلسفه تألیفات و ترجمه های متعدد داشت. از جمله ترجمه های او کتاب الآثار المتخیلة فی العجو، از سریانی به عربی، کتاب مسائل ثاوفرسطس، مقاله ای در اخلاق، ذکر شده است.¹⁷¹

۲-۴-۱۲- یوسف الناقل: ابو یعقوب یوسف ابن عیسی الناقل ملقب به «الناعس» مترجمی ایرانی از مردم خوزستان، شاگرد عیسی بن چهار بخت و از مترجمان متوسط بوده است. وی مانند استاد خویش بیشتر به ترجمه کتب طبی اشتغال داشت.^{173,172}

۲-۴-۱۳- عبد یشوع (حبیب) بن بهر یز مطران موصل: دوست جبرائیل بن بختیشوع و ناقل او که چند کتاب برای مأمون نیز ترجمه کرد.¹⁷⁴

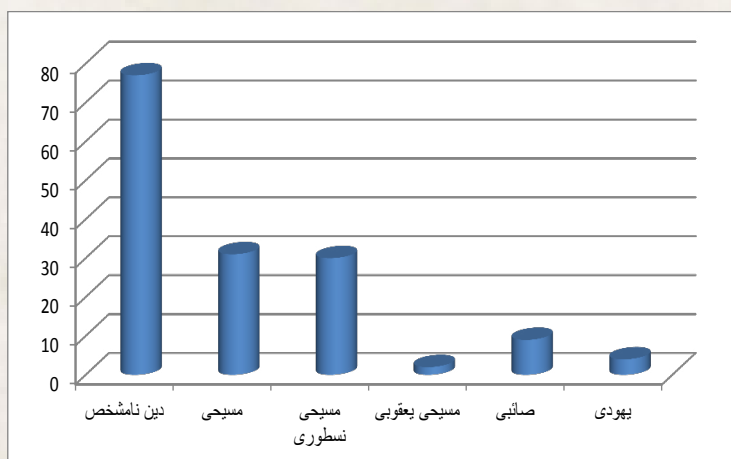
۲-۴-۱۴- ابو عثمان سعید بن یعقوب الدمشقی: از اطباء مشهور بغداد و از مترجمان معروف و صاحب نقل های بسیار از کتب طب و سایر علوم به عربی بوده است. وی بیشتر به ابوالحسن علی بن عیسی الوزیر اختصاص داشت.¹⁷⁵ او در سال ۳۰۲ ق/ ۹۲۳ م بیمارستانی ترتیب داد و ابو عثمان سعید بن یعقوب طبیب خود را بر آن بیمارستان و سایر بیمارستان های بغداد و مکه و مدینه ریاست داد. وی کتابی در مسائل مأخوذ از کتاب الاخلاق جالینوس و جوامعی از کتاب النبض الصغیر جالینوس ترتیب داد.¹⁷⁶

مطابق بررسی های آماری که در مجموع از چهار اثر معروفی که در شرح زندگانی پزشکان عصر عباسی اطلاعاتی در اختیار پژوهشگر قرار می دهند؛ یعنی

- 163- Safa, 1995, (Vol.1):80.
 164- Najmabadi, 1992, (Vol.2): 754.
 165- Safa, 1995, (Vol.1):81.
 166- Najmabadi, 1992, (Vol.2):754.
 167- Ibn Abi Asibae, 1975:286.
 168- Najmabadi, 1992, (Vol.2):286.
 169- Safa, 1995, (Vol.1):82.
 170- Farshad, 1987, (Vol.2):675,865.
 171- Safa, 1995, (Vol.1):84-85.
 172- Ibn Abi Asibae, 1975:239.
 173- Farshad, 1987, (Vol.2):675.
 174- Ibn Abi Asibae, 1975:240.
 175- Ibn Abi Asibae, 1975:240.
 176- Safa, 1995, (Vol.1):79.



کتاب های ۱- «الفهرست» تألیف محمد بن اسحاق بن ندیم (وفات ۳۸۵ق/ ۱۰۰۶م)،
 ۲- «عیون الأنباء فی طبقات الأطباء» تألیف احمد بن قاسم بن ابی اصیبه (وفات ۶۲۸ق/ ۱۲۴۹م)، ۳- «تاریخ الحکماء» تألیف جمال الدین قفطی (وفات ۶۴۶ق/ ۱۲۶۷م)، ۴- «الأعلام» تألیف خیر الدین زرکلی (وفات ۱۳۴۵ق/ ۱۹۶۶م) مشخص شد که از پزشکان مترجم و ناقلان طب یونانی در دوره عباسی، ۳۱ نفر کیش مسیحی داشتند که البته مشخص نیست دارای چه مذهبی از مسیحیت بوده اند، چه بسا که تعداد قابل توجهی از این مسیحیان مذهب نسطوری داشته باشند. ۳۰ نفر دیگر از پزشکان و ناقلان عصر عباسی که در این منابع ذکری از آن ها به میان آمده است، مسیحی نسطوری و ۲ نفر مسیحی یعقوبی و همچنین ۹ نفر دارای کیش صابئی و ۴ نفر دارای کیش یهودی بوده اند. منابع مذکور از ۷۷ پزشک و ناقل طب یونانی دیگر نیز یاد کرده اند؛ اما اشاره ای به دین آنان نمی کنند. برای روشن شدن نقش و میزان تأثیر گذاری مسیحیان نسطوری در انتقال طب یونانی به جهان اسلام در عصر عباسی نمودار ذیل ترسیم می گردد که این نمودار به صورت گویا بیانگر نقش موثر و تعیین کننده آنان می باشد.



نمودار ۱. طیبیان و ناقلان طب یونانی به جهان اسلام در عصر عباسی

نتیجه گیری

تا قبل از دوره عباسیان مسلمانان تقریباً هیچ بهره ای از علم پزشکی به معنای مرسوم آن نداشتند. ولی بعد از روی کار آمدن عباسیان کم کم فرایند ترجمه و نقل کتب طبی یونان شروع شد که مدت ها بعد این فعالیت ها یکی از خمیرمایه های اصلی در تألیفات پزشکی مسلمانان گردید. این امر بیشتر مرهون حضور چشمگیر و خدمات ارزنده پزشکان مسیحی سوری شرقی مشهور به نسطوریان در دربار عباسیان می باشد. بدون زمینه هایی که خلفا و وزرای کاردان و علم دوست عباسی برای ترجمه متون طبی یونانی فراهم آوردند و یا از روی نیاز، حضور اطباء نسطوری را در بغداد لازم شمردند، انتقال میراث طبی یونان و سایر تمدن های گذشته به جهان اسلام و یا حداقل در تحرک آن به درجه ای که رخ داد، غیرممکن و بسیار مشکل می نمود. اغلب پزشکان و دانشمندان دوره عباسیان غیر عرب بودند که در این میان دانشمندان ایرانی، مخصوصاً پزشکان نسطوری جندی شاپور سهم بسیار بزرگی در فرایند انتقال طب یونانی چه از لحاظ دامنه و چه از لحاظ محتوا داشتند. دوره پرتلاش ترجمه توسط نسطوریان مسیحی فراهم شد و آن ها در هر دو دسته مترجمان و مؤلفان حضور داشتند. مواد طبی که از راه



ترجمه های سریانی وارد جهان اسلام شد، بسیاری از آنها کار حنین بن اسحاق و یا مکتب او می باشد. از این رو مترجمین از عوامل مهم ترقی طب اسلامی می باشند و خدمات کم نظیری در تمدن اسلامی نموده اند. باید متذکر شد که دانشمندان نسطوری فقط واسطه و وسیله انتقال علم طب یونانی نبودند بلکه خود نیز تازه هایی به زبان عربی به وجود آوردند. از این رو نباید نقش آنان را در به وجود آوردن و پروردن پزشکی در تمدن اسلامی نادیده گرفت.

بر اساس شواهد اصلی در فاصله زمانی اواخر سده اول تا میانه سده سوم هجری رشته های مختلف علوم پزشکی از یونان به جهان اسلام راه یافت که کارگزاران اصلی انتقال این دانش مسیحیان نسطوری بودند. حوزه های علمی ایرانی، سریانی و بلاد شرق ادنی، مهم ترین مراکزی بودند که علم پزشکی از آنها به زبان عربی ترجمه شد و مورد استفاده مسلمین قرار گرفت. مسلمانان از طریق این ترجمه ها با منابع اصلی طب آشنایی کامل پیدا کردند و با ایجاد بیمارستان ها و معاهد علمی و محاضر درسی دوره استقلال طبای مسلمان و تألیفات طبی آنها شروع شد که ماحصل مفهوم خود را از ترجمه ها، مطابق سلیقه خود ساخته و پرداخته، مطالعات و تجارب شخصی را به آن افزوده به شکل کتب مستقل درآوردند.

سپاسگزاری

این مقاله برگرفته از پایان نامه کارشناسی ارشد اینجانب با عنوان «بررسی حقوق اقلیت های دینی در عصر عباسی» می باشد که مقاله حاضر با عنوان «نقش مسیحیان نسطوری در انتقال طب یونانی به جهان اسلام در عصر عباسی» برگرفته از بخش سوم این پایان نامه در دانشگاه زنجان است.

References

- Al- Zarkali KH. [*Al-Aalam*]. Beirut: Dar al-Elm al-Malaiein; 1989. [in Arabic].
- Al-Beihaghi Z. [*Tatemmat al-Savan al-Hekmah*]. Tehran: Moasese-e Motaleat-e Tarikh-e Pezeshk; 2007. [in Persian].
- Al-GHefti A Y. [*Tarikh Al Hokama*]. Heidar Abad-e Dakan. 1908. [in Arabic].
- Al-Serjani R. [*GHessat al-oloom al- tebbi'at fi al- hezarat al eslami-iat*]. Ghahereh: Moasese-e eghra Ielnashr va al- toozie va al- tarjomat, 2009. [in Arabic].
- Azimi-e Eetemadi M. [*Tarjom-e va Naghl-e Asar va Oloom-e Big-anegan*]. Nam-e Farhang. Tabestan-e 1997. SHomare-e 26 .
- Bervan E. [*Tarikh-e-Teb-e-Islami*]. Translated by Rajab nia M. Tehran: Entesharat Elmi Farhangi; 1985. [in Persian].
- Defae A A. [*Pezeshkan-e Barjast-e Dar Asr-e Tamaddon-e Eslami*]. Translated by Ahmadi Behnam A. Editor: Hamed Sedghi. Tehran: Pazhuheshgah-e Olum-e Ensani va Motaleat-e Farhangi. 2003. [in Persian].
- Dekhoda A A. *Dekhoda Dictionary*. Tehran: Sazeman-e Loghat nameie Dekhoda, 1962. [in Persian].
- Farshad M. [*Tarikh-e Elm dar Iran*]. Tehran: Amir Kabir; 1987. [in Persian].
- Hadda Adel Gh A. [*Encyclopedia of the World of Islam*]. Tehran: 2000. [in Persian].
- Halabi A A. [*Tarikh-e Tamaddon dar Eslam*]. Tehran: Asatir. 1993. [in Persian].



- Hetti F Kh. [*Tarikh-e Arab*]. Translated by Paiandeh A.GH, Tehran: Agah,2001. [in Persian].
- Hsan Ebrahim H. [*Tarikh-e Sisi-e Eslam*]. Translated by Paiandeh A. GH, Tehran: Doniai-e Danesh, 2000. [in Persian].
- Ibn Abi Asibae A. [*Oiun al-Anbae fi Tabaghat al-Atebbae*]. Description and Research: Nezar Reza. Beirut: Manshurat-e Dar Al-Maktabat AL-haiat; 1975. [in Arabic]
- Ibn al-Nadim M. [*Al-Fehrest*]. Commented by: Ibrahim Ramazan. Beirut: Dar Al-Maeraf; 1997. [in Arabic].
- Ibn Khallakan A. [*Vafaiat al-Aaian va Anbae Abnae al-Zaman*]. Corrected By: Ehsan Abbas. Beirut: Dar al-Sader; 1900. [in Arabic].
- Mohasenah M H. [*Azvae Ala Tarikh Al Oloom End-a Al Moslemin*]. Al Emarat Al Arabiat Al mottahedah: Dar Al Kotob Al Jameei Al ein. 2001. [in Arabic].
- Moosavi-e Bojnordi K. [*The Great Islamic Encyclopaedia*]. Tehran: Markaz-e Daierat Ak-maaref-e Bozorg-e Eslami 2007. [in Persian].
- Najmabadi M. [*Tarikh-e Pezeshkie Iran va Jahan-e Islam*]. Tehran: Daneshgah-e Tehran; 1992. [in Persian].
- Olgood C. *Medical history of Persia and the Eastern Caliphate lands*. Translated by Forghani B. Tehran: Amir Kabir; 1992. [in Persian].
- Ooliri D. [*Enteghal-e Oloom-e Iunani be Alam-e Eslami*]. Translated by Aram A, Tehran: Markaz-e Nashr-e Daneshgahi, 1995. [in Persian].
- Oolman M. [*Tb-e eslami*]. Translated by Badrehei F, Tehran: Entesharat-e toos, 2004. [in Persian].
- Safa Z. [*Tarikh-e Olum-e Aghli Dar Tamaddon-e Slami Ta Avasete GHarn-e Panjom*]. Tehran: Entesharat-e daneshgah Tehran. 1995. [in Persian].
- Taghizadeh H. [*Tarikh-e Oloom dar Islam*]. Tehran: Ferdos; 2000. [in Persian].
- Velaiati A A. [*Farhang va Tamaddon-e Slami*]. GHom: Nashr-e Maaref. 2005. [in Persian].
- Zeidan J. [*Tarikh-e Tamaddon-e Slam*]. Translated by Javaher Kalam A. Tehran: Amir Kabir. 2005. [in Persian].

